

بلندترین آوای زبان پارسی

سرو سایه فکن

(در باره فردوسی و شاهنامه)

نوشته: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

خوشنویس: استاد غلامحسین امیرخانی

تذهیب و مینیاتور: مجید مهرگان

چاپ اول: ۱۳۷۰

ناشر: انتشارات انجمن خوشنویسان

۱۲۸

در سال ۱۳۱۳ خورشیدی، همزمان با برگزاری جشنهای هزاره فردوسی در شهر مشهد؛ شادروان محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) خلاصه‌ای از شاهنامه فردوسی فراهم آورد که به صورت جزوه‌هایی پی در پی (جمعاً هیجده جزوه) در «مطبعة مجلس» چاپ و منتشر گردید.

فروغی، مقدمه‌ای در بیست و دو صفحه، به صورت نامه به دوست، در آغاز کتاب آورد. در این مقدمه که با عبارت: «گرامی دوست مهربانم، می‌خواهی بدانی که احساسات من نسبت به شاهنامه چیست...» آغاز می‌شود، دلایل علاقه خود را به فردوسی بیان می‌کند.

او به خوبی آگاه بود که «بحر در کوزه» نمی‌گنجد به همین خاطر به صورت بسیار فشرده، شاهنامه را از لحاظ زبان فارسی، اهمیت تاریخی، یکدست بودن سخن از آغاز تا انجام، امانت‌داری سراینده در نقل حوادث داستانها و تصرف نکردن در آن، عفت زبان، ستایش خرد و دانش و هنر و نیرو و راستی، نکوهش دروغ و سستی، زشتی خشم، رشک، قهر، حسد، فضیلت قناعت، خرسندی، بخشش، دستگیری از ناتوانان، دستورالعمل‌های سودمند، ترغیب و تشویق به کسب نام، آبرومندی، عفو و گذشت، رعایت حق نعمت، دوری از کارهای ناشایست، پرهیز از جنگ و خونریزی، سیاستمداری، و... و... دهها نکته دیگر؛ بررسی کرده و ارزش این

بزرگترین اثر حماسی جهان را به طور خلاصه به خواننده می‌شناساند.

شاید، پیش از فروغی، کسی اینگونه دقیق در باره اهمیت شاهنامه و مطالب آن و والایی و درستی و زیبایی سخن فردوسی چیزی ننوشته باشد، یا من آگاهی ندارم. اما در میان همه مطالب درخشان این مقدمه دو نکته هست که من تا سالها، در هیچ نوشته دیگر در باره فردوسی و شاهنامه نخوانده بودم و این دو نکته، که هر بار آنها را می‌خوانم اشک در چشمانم می‌جوشد چنین است.

نکته اول:

فروغی می‌نویسد:

«فردوسی، قباله و سند نجابت ملت ایران را تنظیم فرموده است.»

و چند سطر بعد، می‌افزاید:

«هر جماعتی که کاوه، رستم، گیو، بیژن، ابرج، منوچهر، کیخسرو و کیقباد و امثال آنان را از خود می‌دانستند ایرانی محسوب می‌شدند و این کتاب، رشته اتصال و مایه اتحاد و قومیت و ملیت ایشان بوده است.»

اگر کسی صمیمانه به مفهوم عمیق این دو عبارت بیندیشد، به عظمت کار فردوسی در آن روزگار پی می‌برد و می‌پذیرد که شاهنامه، هویت ما و شناسنامه ما و در حقیقت سند مالکیت ایران است.

شاید، تحت تأثیر همین سخنان بود که من، بعدها، در شعر «خروش فردوسی» گفته

بودم:

«خروش فردوسی

خروش ایران بود

خروش قومی از نمره ناگزیران بود

بدان سروش خدایی دوباره، دلها را

به یکدگر می‌بست.

گسستگان را زنجیروار، می‌پیوست

خروش او که: «تن من مباد و ایران باد»

طلوع دست به هم دادن اسیران بود

خروش او خبر بازگشت شیران بود!

*

خروش فردوسی
به خاک ریختگان را پیامی از جان داشت.
همین نه «تخم سخن» بذر مردمی می کاشت
نسیم گفتارش
در آن بهشت خزان دیده می وزید به مهر
سلاله جم و کی را ز خاک برمی داشت
دوباره ایران را می آفرید، می افراشت!

سالها بعد از شادروان فروغی، کوششهایی برای شناختن اهمیت شاهنامه به عمل آمد، «بنیاد شاهنامه» تأسیس شد و استادانی گرانقدر، پژوهشهای تازه‌ای را در این راه آغاز کردند که زحماتشان در خور تجلیل و تکریم بسیار است و این مختصر، حتی گنجایش ذکر نام آن بزرگان را به صورت فهرست و در هم ندارد و فرصتی دیگر می‌طلبد.

**

اینک یکی از تازه‌ترین کتابهایی که در باره فردوسی و شاهنامه نوشته شده که هم از لحاظ تاریخی و هم از لحاظ ادبی، به اعتقاد من، از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار می‌باشد، به نام «سرو سایه فکن» پیش روی من است.

کتاب «سرو سایه فکن» را اندیشمند فرزانه، دکتر محمدعلی اسلامی‌ندوشن فرزند شایسته ایران فراهم آورده که با خط نغز و چشم‌نواز استاد یگانه، غلام‌حسین امیرخانی رئیس انجمن خوشنویسان ایران، فرزند برومند دیگری از این سرزمین هنرزا؛ نوشته شده و از سوی انجمن خوشنویسان با نقش و نگارهای بدیع، شمسه و ترصیع و تشعیر و مینیاتور، به صورت بسیار نفیس، با قطع بزرگ منتشر شده است.

دکتر اسلامی در این اثر تازه و ژرف و روشنگر - که می‌توان گفت یکی از ناب‌ترین پژوهشهای مستند و دقیق در باره فردوسی است - در ۱۵۶ صفحه بزرگ - بر مبنای روش درست علمی، بررسی گسترده‌ای را در کار شاهنامه آغاز کرده، با بیانی شیوا، ابتدا از سرزمین خراسان و اوضاع اجتماعی آن در عهد سامانیان و غزنویان یاد می‌کند، و بعد، چگونگی تسلط غزنویان بر سامانیان را بازمی‌گوید. از روابط سلطان محمود و دربار خلیفه در

بغداد با نقل مآخذ معتبر و شواهد گوناگون پرده برمی‌دارد و با نگاهی تازه و امروزی، به دور از هرگونه تعصب و تنها با تشریح حقایق مسلم، طلوع فردوسی را با دریافت و برداشتی شگفت‌انگیز بیان می‌کند و اثری بسیار دلپذیر به دست می‌دهد.

«سرو سایه فکن» سرشار است از نکته‌های درخشان، که نمونه آن را در سطرهای بالا از «فروغی» شنیدیم با این تفاوت که اگر می‌شد از بیست و دو صفحه مقدمه آن شادروان، در این نوشته دو نکته را نقل کرد؛ از این ۱۵۶ صفحه که سرشار از نکات شورانگیز است و از این همه گوهری که دکتر اسلامی در ژرفای دریای احساس و اندیشه‌اش برآورده، اگر بنخواهم حتی گزیده‌ای نقل کنم، به راستی باید همه کتاب را در این مختصر خلاصه کنم. ناگزیر، به دو سه نکته بسنده می‌کنم.

دکتر اسلامی از یک جریان فکری هزار و چندصدساله در این سرزمین یاد می‌کند و می‌نویسد:

«فردوسی از نظر مردم ایران، گوینده‌ای مانند دیگران شناخته نمی‌شده که او را در درجه‌ای از درجات شاعری قرار دهند؛ وی، علاوه بر گویندگی سخنگوی تیره‌ای از فکر سیاسی است که در ایران بعد از اسلام همواره جریان داشته است.»

نویسنده، این جریان فکری را از بیش از هزار سال پیش به این طرف تشریح و تعقیب می‌کند. ماجراهای پنهان و آشکار حکمرانان و متشرعان را بازمی‌گوید. تا آنجا که حتی اختلاف سلطان محمود و فردوسی را یک امر ریشه‌دار فرهنگی سیاسی می‌داند و چه زیبا و روشن و استوار شاهد می‌آورد و از دو خط «ایران‌گرایی» و «عرب‌مآبی» در طول قرنها سخن می‌گوید.

دکتر اسلامی علل توجه ایرانیان را در ادب و فرهنگ خود به عرفان، از قرن پنجم به بعد، بازمی‌گشاید و ناگهان به این نکته می‌رسد که:

«کتاب حافظ یک شاهنامه دیگر است!»

و می‌افزاید:

«شعر عرفانی کازرن اندیشه‌ای دوگانه است. وقتی در آن باریک می‌شویم می‌بینیم که اندیشه ایران کهن چگونه به صورت نهانی، شیرو، نامرئی، نقابدار و مارپیچی در آن نفوذ دارد. با کنایه‌ها و نمادهای می و میخانه و پیر مغان و کفر و آتشکده و مهر و جم و جام و صراحی و خمخانه و کنشت و مستی و خرابات و شاهد و رند و والگی و بیخودی و نظایر آنها، تنها ذهن بُعدناک و لایه‌لایه ایرانی می‌تواند این کلمات به ظاهر کفرآمیز را جواز ورود بدهد و آنها را صدرنشین مصطبه عرفان بکند.»

چگونه می‌توانم از کنار این همه نکته‌های عبرت‌آموز که هم می‌نوازد و هم آتش می‌زند بگذرم و شما را در خواندن آن دمساز نکنم؟

می‌نویسد:

«ما نمی‌دانیم که فردوسی، هنگامی که جان می‌سپرده چه کسی بر بالینش بوده است. آیا همسایه‌ها، ساکنان کوی و مردم شهر اند کی آگاه بوده‌اند که این مردِ محتضر، همان کسی است که «بلندترین آوای زبان فارسی» را برآورده است؟
و ادامه می‌دهد:

«شاهنامه به منزلهٔ سرچشمهٔ جویبار فرهنگ ایران است که بیش از هر کتاب دیگر روح قوم ایرانی را در دوران شادابی و سربلندی‌اش در خود منعکس دارد.
کتاب فردوسی از محدودهٔ «حماسه» فراتر می‌رود و با وسعتی که دارد کل مسائل انسانی - که در آن زمان شناخته بوده - در آن مطرح می‌شود.»

*

دکتر اسلامی شیرین و شیوا و شعرگونه می‌نویسد. زیرا سالها پیش کار ادبی و هنری خود را از شاعری آغاز کرد و مجموعهٔ شعری انتشار داد که همهٔ شعرهایش خوب و بااحساس بود و چند تایی از آنها از بهترین شعرهای این سی‌چهل سال اخیر.

(اما هرگز بر من معلوم نشد که چرا با آن همه شور و حال و احساس و نازک خیالی، شعر را یکباره کنار گذاشت. شاید هم می‌سراید و به علت اشتغالات دیگر از جمله تدریس و تحقیق، مجال تنظیم و انتشار آنها را ندارد. او همواره جویا و پویا و گویاست و می‌بینم که پی‌درپی آثاری بسیار خواندنی منتشر می‌سازد و تعداد نوشته‌های او به بیست و پنج کتاب می‌رسد.)

*

در هر حال، او همیشه شاعر است. شجاعت و صراحت و صداقتش در نوشتن از شاعری او مایه می‌گیرد و همین احساس شاعری است که یک کتاب تحقیقی و تاریخی را با زبانی به نرمی و لطافت شعر می‌نویسد و نام «سرو سایه‌فکن» بر آن می‌نهد و می‌گوید:
«سرو، چنان که می‌دانیم، درخت ایران است، آزاده و همیشه سبز، که نشانهٔ سرسبزی جاودانی این آب و خاک شناخته می‌گردد.»

برومند باد.

دی‌ماه ۱۳۷۰

